

قدرت قرار دهد ، به سرگوراوزلی دستور داد تا از هیچگونه همراهی بمیرزا ابوالحسن خود داری نکند . این دستور العمل سبب شد که اوزلی هنگام شرفیابی آنقدر از برادر مامونش ، ایلچی تعریف کند که امر را برفضعلیشاه مشتبہ سازد ، تا آنجا که شاه قاجار در حضور او به ایلچی چنین گفت : « ... آفرین ، آفرین ابوالحسن ! تورو می مراد مملکت بیگانا سفید کردی ، منم روی تو را سفید خواهم کرد . تو از نجیب ترین خانواده های مملکت من هستی . بحول الهی من تو را بمقام های بلند اجداد تو خواهم رسانید ... »^۱ در این موقع ابوالحسن خان بخاک افتاد بطوریکه پیشانی او بخاک میرسید .

آمدن اوزلی بایران که فرمان تاسیس لژ ماسونیک در این کشور را به همراه داشت^۲ موفقیت شایانی نصیب دولت انگلیس کرد ، تا آنجا که بر سر نوشت این کشور مسلط شدند ، بدین ترتیب که دو فراماسون گراند لژ انگلند (اوزلی - ایلچی) عهد نامه ای در ۱۲ ماده با یکدیگر امضاء کردند و طبق این معاهده شوم ، ایران متعهد شد بر ضد افغانه یاغی که علیه قشون انگلیس طغیان و سرکشی کرده بودند وارد کارزار شود ، تا جاده حکومت مستعمراتی انگلستان در هندوستان تسطیح شود و امید آزادیخواهان هندی از ایران قطع گردد .

سرگوراوزلی پس از امضاء این قرارداد ، چون یقین حاصل کرد که میرزا ابوالحسن خان در خدمت بانگلستان صادق و وفادار است ، برای اینکه او را همیشه در اختیار دولت متبوع خود قرار دهد ، باردیگر مسئله پرداخت مقرری ماهانه را در باره او ، عنوان کرد و نامه هائی به وزارت هندوستان . وزارت خارجه انگلیس و کمیته محرمانه ، اموریسیسی هند که گویا در آن زمان نام سازمان جاسوسی انگلستان در مستعمرات را داشته در باره برقراری مقرری به میرزا ابوالحسن خان نوشته است . نخستین نامه ای که در این باره نوشته شده بتاريخ روز هفتم ژوئیه ۱۸۱۰ از طرف کمیته محرمانه اداره اموریسیسی حکومت بمبئی و خطاب بفرمانفرمای هندوستان میباشد :

۱ - ناسخ التواریخ وقایع سال ۱۲۲۶

۲ - ص ۳۳۸ تاریخ فراماسونری گاواد جلد ششم چاپ ۱۸۸۷

« بقرار اطلاع واسله محمد نبی خان سفیر فوق العاده ایران در کلکته که از طرف کمپانی هند شرقی بکمزاردوپیه مقرر میگردید ، حق نعمت را نشناخته و نفوذ خود را بفتح فرانسویها در ایران بکار انداخته است . اگر این مطلب حقیقتاً صحت داشته باشد ، البته مقرر خواهد نمود که مقرر میزبور در حق وی قطع شود .

بر اثر خصمتی که از جناب میرزا ابوالحسن خان در خصوص توسعه اتحادیه بین ایران و انگلیس ، نسبت به کمپانی بظهور رسیده ، به سرگوراولی اختیار داده شده است که وجه مذکور را در حق وی مقرر بدارد و این نظر ما را بمیرزا ابوالحسن خان ابلاغ نماید .

ضمناً این مطلب را بدانید یکمزاردوپیه مقرر می تا وقتی پرداخته میشود که سفیر انگلستان در تهران از رویه میرزا ابوالحسن خان رضایت داشته باشد .

نظریاتیکه مخارج میرزا ابوالحسن خان در مدت اقامتش در لندن از خزانه دولت انگلستان تأدیه شده و مدتی هم که در بمبئی بود کمپانی هند مخارج او را تقبل نموده است ، لازم میشود یکمزاردوپیه مزبور از وقتی در حق او منظور گردد که بمبئی را ترک نماید »^۱ .

پس از رسیدن این نامه به کمپانی هند شرقی ، رئیس شرکت مذکور شرح ذیل را در همان تاریخ بخود میرزا ابوالحسن خان مینویسد :

« ... ما مراتب رضامندی خود را از روشی که آنجناب اتخاذ نموده‌اید باستحضار فرمانفرمای کل هندوستان رسانیده از ایشان خواستیم بعنوان نشانه‌ای از علاقم دوستی ما نسبت بجناب عالی ، ماهیانه یکمزاردوپیه در حق آنجناب منظور دارند . این مقرر می تا وقتی که جناب عالی از کمک سفیر انگلیس در تهران نسبت بحفظ روابط دوستانه ایران و انگلستان متایقه نموده‌اید مرتباً پرداخت خواهد شد »^۲ .

مطالب این دو نامه آنقدر گویا و روشن است که جاسوسی و خیانت میرزا ابوالحسن دومین

۱- اسناد وزارت خارجه انگلیس مجلد ۱۱۸ - ۶۰ - F. O.

۲- ایضاً

فراماسون ایرانی را بکشورما وخدمات او را بدولت انگلستان مدلل و مسلم میسازد .
 نامه‌هاییکه بعداً نقل خواهد شد ، نشان میدهدکه جناب ایلچی کبیر مدت سی و پنجسال
 (به سفرای انگلیس در تهران همه نوع کمک و همراهی میکرده) و هرگز از اوامر آنها
 سرپیچی نکرده است . در نتیجه هیچکدام از سفرای انگلیس در تهران مقرر می‌شود او را
 قطع نکردند، زیرا اوغلام حلقه بگوش سفارت انگلیس در تهران بود ، نه خدمتگزار
 دربارشاه ایران! پرداخت این مقرری ، به سرگوراوزلی فرصت داد تا هر عملی را که
 بنفع انگلستان بداند ، با دست این وزیر خارجه و سیاستمدار متبحر انجام دهد. این
 دوامسون انگلیسی و ایرانی بعدها سبب انعقاد دو پیمان تنگین (ترکمانچای - گلستان)
 نیز شدند و بدین ترتیب روی همه برادران فراماسون خود را سفید کردند. اوزلی باوارد



میرزا ابوالحسن خان هنگام سفارت در لندن

کردن درباریان بحلقه فراماسونی، تقریباً همه اطرافیان شاه ایران را ماسون کرد^۱. این عملیات و اقدامات، نفوزاوزلی را در دربار ایران آنقدر توسعه داد که فتحعلیشاه آشکاراً همه مسائل مورد نظر و امور سیاسی را با اودرسیان مینهاد و مصیبت فوق العاده‌ای بین او و پادشاه و درباریان بوجود آمده بود^۲.

اوزلی فراماسون برای جدا کردن قفقاز از ایران و تضعیف و متلاشی کردن ایران بزرگ و بخاطر اینکه برای همیشه یارای حمله به هند و کمک به آزادیخواهان و شورشیان هندی را از ایران سلب کرده باشد، شاه و درباریان را مجبور کرد تا با قبول قرارداد صلح باروسیه و انتزاع ۱۷ شهر قفقاز از ایران (که میرزا ابوالحسن خان آنرا امضاء کرد) هم روسیه را راضی کنند و هم بزرگترین و آبادترین استانهای شمالی کشور را از ایران جدا سازند. در این تیرنگ فراماسونهای انگلیسی و ایرانی همه درباریان و حتی شاه که تحت تأثیر (پول و پلینیک) قرار گرفته بود، با انتزاع و جدائی ۱۷ شهر قفقاز موافق بودند و تنها عباس میرزا نایب السلطنه در برابر این اقدام مقاومت کرد که کسی اعتنائی با فکار و عقاید او ننمود.

در آخرین شبیحونی نیز که قشون روس در روز ۳۱ اکتبر ۱۸۲۱ م (۲۳ محرم ۱۲۳۷ هـ) به «اسلاتدوز» زدند و نیروی عباس میرزا را عقب راندند (اوزلی و ایلچی) دست داشتند. اعتمادالسلطنه در ضمن وقایع سال ۱۲۲۷ مینویسد (اوزلی با اتفاق ایلچی به تبریز رفتند تا ترتیب بعضی قراردادها داده شود)^۳.

بالاخره فعالیت این دو فراماسون سبب شد که معاهده شوم گلستان در ۱۲۲۸ هـ (۱۸۱۳ م) بین ایران و روس امضاء شود و میرزا ابوالحسن خان بدستور برادر فراماسونش قسمتی از خاک وطن ما را از ایران جدا کرد. لرد کرزن فراماسون که با کمک فراماسونهای ایرانی و فرانسوی و انگلیسی قسمتی از انقلاب مشروطیت ایران را

۱- ص ۳۳۸ تاریخ شش جلدی گاولد انگلیسی چاپ ۱۸۸۷ «در دربار برادران ماسون خیلی زیاد هستند».

۲- منتظم ناصری وقایع سال ۱۲۲۷

۳- ص ۱۱۱ جلد اول تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس محمود محمود

در روزهای واپسین پیروزی هدایت میکرد، درباره حوادث این ایام مینویسد «در این موقع سه نفر از مأمورین سیاسی انگلیس دخالت تامی در سیاست انگلیس نسبت بایران داشتند. یکی سرگوراوولی، دیگری جیمز موریه و سومی جیمز فریزر میباشند»^۱ این فراموشانهای انگلیسی آنقدر نسبت بایران و ایرانی دشمنی داشتند که افکار عامه مردم انگلیس و نظر امنای آن دولت را نسبت بایران مشوب و بی اعتبار کردند و همین امر سبب شد تا بروسها آزادی عمل زیادی برای تجاوز بایران داده شود.

نتیجه عملیات این دو استاد اعظم ماسونی گراند لژانگکند (اوزلی - ایلچی) آن شد که سیاست انگلستان در ۱۵ سال اول قرن نوزدهم و تا سال آخر سلطنت فتحعلیشاه به يك نوع سیاست بی اعتنائی تبدیل شده و روسها را در پیشروی و تجاوز بایران تشویق کند.

انگلیسها ایران را بکلی رها نمودند و با تحمیل قراردادهای تنکین گلستان و ترکمانچای این کشور را بلب پر نگاه زوال و فنا سوق دادند. از روزیکه فراماسونهای انگلیسی و ایرانی، کشورها را بدایره سیاست اروپائی کشانیدند دولت و ملت ایران تا مدت‌های مدید روی خوشی و راحتی ندید و همیشه و مدام برای ایران گرفتاریهایی ایجاد میشد.

دانشمند محترم محمود محمود، ایران آن زمان را بعزرعدای که ملخ پر آفتی بدان هجوم کرده باشد تشبیه کرده و مینویسد: «... گوئی ملخ پر آفتی در مزرعه هستی ایران تخم فتنه و فساد ریخته که هر آن در حال رشد و نمو است و سرانجام آن نیز برای ایران بسیار وخیم و خطرناک باشد. با اینکه بعدها در ایران سرپرستان مطلع و جدی و دلسوز پیدا شدند، ولی نه کوشش و نه فداکاری آنها هیچیک در برانداختن ریشه این تخم فتنه و فساد موثر نگشت...»^۲

میرزا ابوالحسن خان پس از مراجعت بایران، علاوه بر مأموریت هائی که طی

۱- ص ۲ جلد اول جهانگردی در ایران ترجمه جواهر کلام

۲- تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس جلد ۲

آن عقد قرار دادهای گلستان و ترکمانچای را بایران تحمیل کرد ، یکبار نیز در ۱۲۲۸ .
 هـ - (۱۸۱۳ م) بعنوان سفیر فوق العاده به پترزبورگ رفت و نسخ عهدنامه گلستان را
 مبادله کرد . میرزا ابوالحسن خان سال بعد برای دومین بار مأمور لندن شد و پس از
 سه سال در ۱۲۳۵ . هـ - (۱۸۱۹ م) بطهران مراجعت نمود .

در ۱۲۳۹ . هـ (۱۸۲۳ م) فتحعلیشاه او را بعنوان وزیر خارجه انتخاب کرد . وی
 تا سال ۱۲۵۰ . هـ (۱۸۳۴ م) که فتحعلیشاه درگذشت ، در این سمت باقی بود . پس از
 فوت شاه چون از علیشاه ظل السلطان برای رسیدن بمقام سلطنت طرفداری میکرد ،
 همینکه محمدشاه بنخت سلطنت نشست و میرزا ابوالقاسم قائم مقام بهداری رسید ،
 میرزا در اثر وحشتی که از صدراعظم داشت بحضرت عبدالعظیم پناه برد و تا قائم مقام زنده
 بود جرأت نکرد از بیت بیرون آید .

پس از قائم مقام حاجی میرزا آغاسی صدراعظم شد . او بمیرزا تأمین داد و او را
 (ایشک آقاسی باشی) کرد . در سال ۱۲۵۴ . هـ (۱۸۳۸ م) حاجی میرزا ابوالحسن
 خان باردیگر وزیر امور خارجه شد و تا ۱۲۶۲ . هـ (۱۸۴۵ م) که مرگ طومارزندگی
 تنگبارش را در هم نوردید در این سمت باقی بود .

در مدت سی و پنجسالی که میرزا ابوالحسن خان یکه تاز میدان سیاست و عامل
 اجرای نظرات انگلیس در ایران و حقوق بگیر آنها بود ، تحریکات همه جانبه انگلیسها
 علیه ایران ادامه داشت . در اغتشاشات و فتنه های مختلفی که بمرو در ایران علیه نفوذ
 و اقتدار و مرکزیت ایران و علیه مذهب سکنه این کشور و برای از بین بردن مرکز نقل
 مملکت روی میداد ، عموماً دست انگلیسها و عمال مخفی و برادران فراماسون و غلامان
 حلقه بگوش آنها زینده میشود . در فتنه اسماعیلیه یزد ، فتنه تراکمه ، فتنه امرآه
 خراسان ، فتنه افغانستان ، فتنه ازبکها ، انگلیسها دست داشتند . وقتی خطر ناپلئون
 از سر انگلیس رفع شد و ایران ضعیف گشت و سرحدات هندوستان از تجاوز محفوظ ماند ،
 بنابه پیشنهاد سرگوراوزلی قرار شد ایران و عمال جیره خوارشان را در این کشور رها
 کنند و مردم را در حال بربریت باقی بگذارند . میرزا ابوالحسن خان که دو سال قبل از

مرگش متوجه سیاست - بندید انگلیس شده بود ، برای اینکه مقرری ماهی یکهزار روپیه اش که از سال ۱۲۲۵ ه . (۱۸۱۰ م) برقرار شده بود ، قطع نشود ، از اولیاء دولت انگلیس خواست تا مقرری مذکور را پس از مرگش به پسرش بپردازند . ولی لرد - پالمستون وزیر خارجه وقت انگلیس که دیگر بوجود او احتیاجی نداشت ، لزومی برای قبول این تقاضا نمی دید . مکاتباتی که در این باره صورت گرفته بسیار جالب و خواندنی است که فقط در فقره از آنها را نقل میکنم :

اداره سیاسی حکومت بمبئی در تاریخ ۳۱ ژانویه ۱۸۴۸ نامه ذیل را بهیأت مدیره کمپانی هند شرقی در لندن فرستاده است :

« .. بدینوسیله باستحضار میرساند - میرزا ابوالحسن خان وزیر خارجه ایران در ۴ اوت ۱۸۴۶ درگذشت . از سال ۱۸۱۰ برای خاطر خدمات سیاسی او ، ماهی یک - هزار روپیه از طرف کمپانی بوی داده میشد . در ۱۸۴۳ وزیر خارجه ایران تقاضا نمود پس از مرگ او نصف مقرری مزبور را همچنان به پسرش بدهند . تقاضای وی برای مطالعه بهیأت مدیره کمپانی ارجاع شده است .

جوابی که بتاريخ ۱۳ مه رسیده حاکی از این است که موضوع تقاضای وزیر ایران در وزارت خارجه انگلستان که مسائل مربوط بایران حالا متحصراً با آنجاست ، تحت مطالعه میباشد .

نظر باینکه میرزا ابوالحسن خان در چهارم اوت فوت کرده و مقرری او تا آخر همان ماه پرداخت شده و از طرفی هنوز تصمیم قطعی وزارت خارجه نرسیده دستور داده شد حقوقی درباره بازماندگان متوفی پرداخت نشود ،^۱ .

پس از وصول این نامه به لندن مدتها بین وزارت خارجه و حکومت هندوستان مکاتبه شد و در باره پرداخت ۴۲۰ هزار روپیه ای که در مدت ۳۵ سال بوزیر خارجه ایران حقوق و مقرری پرداخت شده بود و همچنین نتایجی که از پرداخت این پول بنفع هندوستان و

علیه ایران صورت گرفته بود ، مطالعات و تجزیه و تحلیل‌هایی صورت گرفت و سرانجام مقرر شد که بتقاضای پرداخت مقرری به پسر وزیر خارجه ایران ترتیب‌آوری داده نشود . زیرا پرداخت رشوه مذکور برای این بود که وزیر خارجه ایران همه اطلاعات مورد لزوم را دربارهٔ دربار و دولت و وزارت خارجه ایران در اختیار دولت انگلیس می‌گذاشت و همه دستورات و اوامر صادره از لندن و دهلی را اطاعت می‌کرد . ولی پس از مرگ میرزا چون می‌بایستی مقرری به وزیر خارجه جدید پرداخت شود و از طرفی فرزند میرزا شغل حساسی در دستگاه حاکمه ایران نداشت ، لذا این جواب در تاریخ ۲۷ مارس ۱۸۴۸ از وزارت خارجه انگلیس بحکومت هندوستان و اداره سیاسی هند نوشته شد :

«نامه مورخ ۱۸ مارس، ضمیمه نامه حکومت بمبئی در باب منظور داشتن نصف مقرری میرزا ابوالحسن خان درباره فرزندش بااطلاع لرد پالمستون رسید ، بدین وسیله برای استحضار وزیر هندوستان اشعار می‌شود . لرد معظم دلیلی نمی‌بیند که قسمتی از مقرری مزبور به پسر میرزا ابوالحسن خان داده شود . بعلاوه لرد پالمستون تصور می‌نماید اگر قرار شود این نوع مواجبه‌ها ارثی بشود مورد ایراد زیاد واقع خواهد شد^۱ و بدین ترتیب زندگی خفت‌آور و سراسر تنگ و رسوائی اولین حقوق‌بگیران انگلیس در ایران و دومین فراماسون ایران که خیانت‌ها و جاسوسی‌های متعدد او علیه کشورش و بنفع انگلستان لطمان جبران ناپذیری بر مملکت ما و مردم نجیب و زحمتکش آن وارد آورد پایان میرسد، ولی دفتر خیانت‌ها و جاسوسیه‌ها در همین جا بسته نمی‌شود و در فصلهای آینده با نمونه‌های دیگر از این سرسپردگان حقوق‌بگیر آشنا خواهیم شد .

اکنون که اسناد خیانت و همکاری‌های این سرسپرده بزرگ بریتانیا اظهار نظر از باب را بیان کردیم، بد نیست قسمتی از نظرات جیمز فریزر^۲ را که یکی از اربابان متعصب میرزا است و همه‌جا از این خادم با تنفر یاد

۱- اسناد وزارت خارجه انگلیس مجلد ۱۴۲-۶۰ .

۲- James Fraser .

می کند ، نقل کنیم .^۱

... میرزا ابوالحسن خان از اعقاب خاندانی منحط و پوسیده است که گاهی ساکن شیراز و زمانی مقیم اصفهان بودم اند . در جوانی وضع معیشت و نحوه شغل او بسیار پست بود ، یعنی بهقراری که معروف است خانواده اش او را در عنوان شایب که بجهت خوشگلی بوده است کاملاً بحال خود رها کرده بوده اند و مشتریان حسن وی در آن ایام بیشتر بزرگان شهر بوده اند که ابوالحسن حتی گاهی در لباس و آرایش دخترها برای آنها می رقصیده است .

این مرد پس از مدتی حرفه رقاصی را رها کرده وارد کسب و تجارت شد و در این پیشه موفقیتی بهم رساند و به تدریج مقام و اهمیتش به درجه های رسید که موقعی که شاه دنبال کسی میگشت که او را برای سفارت و ایلچی گری به انگلستان بفرستد و این مأموریت از آنجا که مقصد نهائی آن ، دربار یک پادشاه کافر خارجی بود در نظر امرا و رجال محترم ایران چنان ناخوش آیند و حتی خوفناک جلوه می کرد که هیچکدام از آنها حاضر بقبول آن نمی شدند . پیشنهاد این مأموریت را به ابوالحسن خان کردند و او با در نظر گرفتن سود کلانی که از این رهگذر انتظار داشت فوراً آن را پذیرفت . معلوماتی که این شخص پس از این سفر درباره ملل خارجی و زبان و رسوم و آداب آنها کسب کرد اضافه بر اکرام رجال نامی کشور از پذیرفتن اینگونه مأموریتها باعث شد که در آئینه هر وقت شاه ایران به فرستادن سفیری به فرنگستان نیازمند گردد دوباره به سراغ ابوالحسن خان برود و به همین دلیل از وجود وی تا کنون بارها برای انجام مأموریت های خارجی استفاده شده است .

در میان رجال عالی رتبه درباری کسی بی شان تر و نامحترم تر از میرزا ابوالحسن-خان وجود ندارد ، و باید گفت که اصفاً کسی هم سزاوارتر از او برای این بی شانی

۱- انتشار نوشته فریزر دامرهون محقق ارتدئد دکتر محمدجواد شیخ الاسلامی میباشیم که در شماره ۴ سال ۱۰ مجله راهنمای کتاب مقاله (چادلز و . میلرد) را از مجله هنری آپولو بغدادی ترجمه کرده اند. در این مقاله پنج تصویر از میرزا ابوالحسن نیز برای نخستین بار در مطبوعات ایران چاپ و منتشر نموده اند .

نمی توان پیدا کرد .

این مرد در تمام کارها و معاملاتی که با مردم انجام می دهد به قدری پست و نادرست است که هیچیک از هموطنانش تا آنجا که بتواند به وی نزدیک نمی شود و از معامله و معاشرت با او اجتناب می ورزد .

تغلبش چنان ضرب المثل است که کسی کلمه ای از حرفهایش را باور نمی کند . اخلاق رذل و عادات فسق آمیز ایام جوانی را حتی امروز هم که به نیمه راه حیات رسیده است کماکان یعنی تا آن درجه حفظ کرده که چون نام این شخص برده می شود تمام رجال محترم درباری با تحقیر و اشمئزاز او ایاد می کنند . تنها همین خصال و صفات وی نیست که این قدر سست و لکهدار است ، بلکه آداب و حرکاتش نیز دست کمی از صفاتش ندارد درست است که ظاهری حق بجانب دارد و آن خنده هایی که هرگز از لبانش دور نمی شود ، او را در نظر شخصی که از باطنش بی خبر است مردی خوش مشرب نشان می دهد . ولی تمام این افسوسها که در معاشرت به کار می برد فقط در مورد کسانی است که تصمیم داود آنها را اغفال و نسبت بخود معتقد کند . اما طرز تعلق و خوش آیندگویی او خشن است که هیچ ، راه و رسم آنرا هم رعایت نمی کند .

بی اطلاعی این مرد از خبرهایی که مربوط به کشور خود اوست ، بخصوص از تشریفات و الزامات شغلی که به عهده اش محول شده ، حقیقتاً عجیب و حیرت انگیز است و به همین دلیل نمی شود فهمید که چطور شد که این شخص با این عادات و خصوصیات که داشت تا این اندازه در اروپا مخصوصاً در انگلستان ، شهرت یافت و این همه مردم را مقنون و شیفته خود ساخت ، زیرا در کشور خودش به عقیده تمام آنهایی که او را دیده اند يك صفت خوب و قابل ستایش در وجودش پیدا نمی شود . مکالمات او همیشه ممکن است طوری خشن و اشمئزاز آور باشد که برای جنس لطیف اروپائی گفتگو کردن یا تماس گرفتن با او خطرناك گردد . لافل این نکته مسلم است که این مرد محبت ها و نزاکت هایی را که در انگلستان نسبت به وی ابراز شده بود به بدترین وجهی که قابل تصور است جبران کرد ...

در نوشته فریزر نسبت به میرزا ابوالحسن عناد و تنفر فراوانی مشاهده می‌شود که با آنچه دیگر نویسندگان و دیپلمات‌های انگلیسی درباره‌اش می‌نویسند متضاد می‌باشد. مثلاً وقتی درباره مقرری گرفتن میرزا بحث می‌کند می‌نویسد «... گرچه ابوالحسن خان در گذشته برای مدت زیادی مقرری کلانی از خزانه انگلستان دریافت می‌کرد، و تصور می‌کنم هنوز هم دریافت می‌دارد، و صندوق اثاثیه‌اش موقع بازگشت به ایران از تحفه‌ها و اشیای گرانبها که انگلیسی‌ها بدو داده بودند پر بود، مع الوصف، اکنون که پایش به ایران رسیده است سر هر فرصتی که پیش بیاید با منافع کشور ما مخالفت می‌ورزد و نام انگلیسی‌ها را با تحقیر و تمسخر بیش هموطنانش می‌برد...»

این اظهار نظر جیمز فریزر با آنچه در اسناد وزارت خارجه انگلستان و نام‌های متبادل فوق‌الذکر نوشته شده مغایرت دارد. سرگور اوزلی خدعات میرزا ابوالحسن را به توسعه و اتحاد انگلستان ستایش می‌کند^۱. به‌علاوه در نامه دیگری که اوزلی به دو ویلیام استیل^۲ می‌نویسد، پرداخت مقرری را مشروط بر این میدانند که اگر در قنار میرزا مخالف انتظار باشد، بلافاصله سفیر حق خواهد داشت مقرری پرداختنی را قطع کند. اگر میرزا ابوالحسن بنا به ادعای فریزر با منافع انگلستان مخالفت می‌نمود، یقیناً سفیر انگلیس حقوق ماهانه او را قطع می‌کرد. در حالی که فریزر می‌نویسد «مقرری هنوز هم پرداخت می‌شود» بنابراین ادعای او با اسناد موجود در بایگانی انگلستان وفق نمی‌دهد و صحیح بنظر نمی‌رسد.

آنچه که سبب شده فریزر علیه خدعت‌گذار صدیق و وفادار انگلستان عشق‌بازی خان ایلمچی نظراتی ایراز دارد، اطلاع از عشق‌بازی‌ها و هوسرانیهای سفیر اعزامی قتل‌شاه یا بانوان عالی‌مقام و صاحب‌نام و عنوان پادشخت بریتانیاست. میرزا ابوالحسن خان خود در سفر نامه‌اش «حیرت‌السفراء» شرحی درباره عشق و علاقه‌اش به دختر لرد «کاستلری» می‌نویسد. بدنیال اعترافی که میرزا می‌کند، جیمز فریزر در این باره او را بیاد انتقاد گرفته درباره‌اش چنین می‌نویسد: «او موقعی که به انگلستان آمد مقصداری

نال‌های زربفت و طاقه‌های ترمه با خود همراه آورده بود که حالا در ایران پیوسته نفاخر می‌کند و می‌گوید که با هدیه کردن آنها به زنان متشنص و درجه اول انگلستان از وسایل آنها بهره‌مند گردیده است. از این هم پافرازی می‌گذارد و شریفی‌های انگلیسی را که بنا به ادعای خودش با آنها سر و سر عاشقانه داشته است - دوش‌ها و کتس‌ها و جز آنان - همه را آشکارا با اسم و رسم و عنوان نام می‌برد -

اضافه بر این عدم، شماره کثیری از زنهای غیر اشرافی انگلستان را که با آنها آشنا بوده است نام می‌برد و نامه‌هایی را که این خانم‌ها برایش نوشته‌اند، در ضیافت‌های عمومی پیش هموطنانش می‌خواند تا بدینوسیله صحت اظهارات خود را با دلیل و مدرک مجل سازد، و اگر شنوندگان او گفته‌هایش را باور نمی‌کنند بیشتر از لحاظ معرفتی است که این مرد به دروغ گوئی و غلو در تظاهرات بی‌اساس دارد و گرنه طومار عصمت هموطنان لطیف ما در انگلستان بدبختانه آنچنان منزّه نیست که این گونه اتهامات را خود بخود نقض کند.

نیز این مرد عکس مینیاتور يك بانوی انگلیسی را - که متأسفم بگویم از بانوان بسیار محترم و والاتبار انگلستان است - در محافل انس و عشرت خود بهر محرم و نامحرمی نشان می‌دهد که سهل است نام او را هم فاش می‌سازد. این مینیاتور را حتی به فتحعلیشاه هم نشان داده و مدعی شده است که صاحبه والاتبار آن از مترس‌های وی در انگلستان بوده است. امیدوارم که کارهای آمیخته به حوقشناسی این مرد و تلافی ناجوانمردانه‌ای که او از لطف و محبت خانم‌های کشور ما می‌کند - گرچه اینان مسلماً از روی سادگی و غریب‌نوازی این همه لطف و محبت يك نفر خارجی نشان داده‌اند - برای همه آنها درس عبرتی باشد که در آئینه زیاد بایسکانگان گرم بگیرند و این نکته را همیشه بخاطر داشته باشند که اینگونه لطاف و محبت‌ها موقعی که تئاریك نفر خارجی که از صفات و سیر حقیقی او بی‌خبرند بشود ممکن است بعنوان حربه‌ای برای لکه‌دار کردن نام نيك آنها به کار رود. در نظر این گونه بانوان والاتبار شاید کوچکترین اهمیتی نداشته باشد که در کشوری دور دست مثل ایران که سکنه آن متمدن نیستند مردم چگونه درباره آنها فکر میکنند

اما این گروه بی اعتنا باید در نظر داشته باشند که اینگونه حرفهای وهن آمیز موقعی که در حضور هموطنان معدودشان که وزش باد تقدیر آنها را بهین کشورها افکنده است مطرح می شود تا چه اندازه اسباب خجالت و ناراحتی آنها می گردد ، زیرا بگوش خود می شنوند که پشت سر بانوان و الاتبار انگلیسی ، که مردم عادی این همه شیفته مصاحبت آنها هستند ، اینگونه حرفها زده می شود .

میرزا ابوالقاسم قائم مقام

صدر اعظمی که از انگلیسها رشوه نگرفت تا سر انجام
او را کشتند

می گویند : تاریخ زمین باروری است که در آن هیچ تخمی اعم از مرغوب یا نامرغوب به بندر نمی رود ... آینه عبرتی است که خویسها و بدبهارا یکسان منعکس می کند و در معرض قضاوت و دیدگاه نسلهای بعد قرار می - دهد . همانطور که صفحات تنگین زندگی مردی چون نخستین قهرمان کتاب ما را در بردارد ، حاوی اوراق زرین دیگری نیز هست که در آنها از سیمای درخشان مردمی سخن می گوید که در راه راستی و حقیقت گام برداشتند و در این راه حتی از بنل جان خویش در ریخ نورزیدند ، سیماهای قهرمانی که آدمی با مشاهده آنها در صفحات تاریخ میهن خویش بی اختیار احساس غرور و افتخار می کند ... و این بخش از کتاب ما بسرگذشت یکی از همین چهره های درخشان اختصاص یافته است .



وزرای مختار انگلیس در تهران در مدت سی و پنج سالی که میرزا ابوالحسن خان ایلمچی وزیر خارجه بود ، با دادن ماهی یکپزار رویه مفرری یابو ، آنچه را که میخواستند

انجام دادند . ولی همینکه توبت صدارت بمیرزا ابوالقاسم قائم مقام رسید ، ناگهان در مقابل مردی قرار گرفتند که توانستند با «پول» و «زور» او را بخرند و مطیع و متقاد خود سازند .

از روزگاری که مرحوم قائم مقام در تبریز پیشکار عباس میرزا ولیعهد بود ، انگلیسها سعی داشتند او را با پرداخت پول و هدایای گوناگون مطیع خود کنند ، ولی قائم مقام هیچگاه حاضر بقبول رشوه و هدیه انگلیسها نشد .

نخستین گزارشی که از سرسختی میرزا ابوالقاسم قائم مقام به وزارت امور خارجه بریتانیا رسیده از طرف «جیمز موریه» دشمن ایران و ایرانی نویسنده کتابهای معروف حاجی باپاست که در بخش پیشین بدو اشاره شد و اجمالاً معرفی اش کردیم .

جیمز موریه در گزارشی که درباره عباس میرزا ولیعهد و پیشکار او قائم مقام به وزیر خارجه انگلیس مینویسد با نفرت و عصبانیت از او یاد میکند و بعلمت آنکه هدایای امپراطوری بریتانیا را نپذیرفته است ، او را مردی خود خواه و دشمن انگلیس معرفی مینماید .

جیمز موریه در گزارش خود مینویسد :

« از جمله هدایائی که برای درباریان و صاحبان مقام در تبریز برده بودم ، چند هدیه ارزنده نیز برای قائم مقام پیشکار عباس میرزا ولیعهد ایران بردم . هدایا را در حالیکه نوکرانم حمل میکردند ، بخانه میرزا بردم . او پس از دیدن هدایا و تعریف و تمجید فراوانی که از آنها کرد گفتم :

« من از شما خواهش میکنم صمیمانه ترین تشکراتم را بمناسبت ارسال این همه هدایای گرانبها و پرارزش قبول کنید و از دولت متبوع خودتان بخواهر اینکه مرا مورد لطف قرار داده اند تشکر نمائید لیکن میخواهم از شما خواهش کنم که این هدایای گرانبها را به خود عباس میرزا تقدیم کنید تا شیجماً نسبت بشما نظر مساعدتری داشته باشد . »

جیمز موریه اضافه میکند : « هر چه بیشتر اصرار کردم ، انکار او شدیدتر شد تا

جائیکه با عصبانیت خانده اورا ترك كردم .»

علاوه بر جیمز موریه ، « سرجان کمبل » وزیر مختار انگلیس در ایران نیز در گزارشی که برای وزیر خارجه انگلیس فرستاده است در باره عدم قبول رشوه و پول از طرف قائم مقام مینویسد : « ... یکنفر در ایران هست که با پول نمیشود اورا خرید و آن قائم مقام است . »^۱

سرجان کمبل در جای دیگری از خاطراتش که برای حکومت هند فرستاده در نسخه‌ای از آنرا ، نیز بوزارت خارجه انگلیس ارسال داشته است ، در باره قائم مقام چنین مینویسد :

« ... به سفیر روس گفتم: از مدتها پیش به استعداد و فراست قائم مقام احترام زیاد داشتم . و اتصاب اورا به صدارت آنقدر ضروری میدانستم و بدان معتقد بودم که موضوع را در صحبت با شاه عنوان کردم و دیدم عقیده و نیت اعلیحضرت محمد شاه نیز با من یکی است ... » ولی همین وزیر مختار وقتی قائم مقام بصدارت رسید و دانست که نمیتواند مثل اسلافش اورا هم با پول و هدیه و مقام و نشان بخرد ، در صدد عزل او بر آمد . در آن ایام محمد شاه ضعیف النفس بر تخت سلطنت ایران تکیه زده بود و سفارت انگلیس در تهران در دستگاه دربار و دولت ، سازمان جاسوسی وسیعی داشت . بطوری که حتی از ساعات خواب و استراحت و تمامی اعمال و رفتار درباریان آگاه بود . و متأسفانه اکثریت ملازمان و ندیمان محمد شاه جیره خوار و زیر مختار انگلیس بودند .

سرجان کمبل برای اینکه محمد شاه متلون المزاج و زود باور را علیه قائم مقام بشوراند یکی از عوامل و حقوق بگیران سفارت دستور داد تا با شاه علیه قائم مقام صحبت کند و اورا عامل روس و برهم زدن اساس سلطنت او معرفی کند . سرجان کمبل در ضمن واقعه روز ۱۲ مه ۱۸۳۵ در باره اقدام خود چنین مینویسد :

« امروز یکی از درباریان شاه فرصت یافت که نظر مرا در باره سازشی که می - گویند میان قائم مقام و روسها وجود دارد ، در خلوت به گوش اعلیحضرت برساند . و نیز

۱ - اسناد وزارت خارجه انگلیس جلد ۳۵ - ۶۰ گزارش مورخ ۶ دسامبر ۱۸۳۴ .

شاه را از نظرات من مطلع سازد که قصد قائم مقام این است که با استفاده از نفوذ روسیه تمام قدرت صدارت را در دست خود و خویشاوندان متمرکز سازد. اما شاه از شنیدن آن بسیار متغیر شد و گفت به هیچکس اجازه نخواهد داد در انتخاب وزرایش دخالت کند و هر آینه دید قائم مقام چنین نیرنگی در سردارد به همان آسانی که این گلها را در باغ



میرزا ابوالقاسم قائم مقام که بدستور سفیر انگلیس کشته شد

می‌چیند ،^۱ او را نیز معدوم خواهد ساخت .

در حالیکه عباس میرزا نایب‌الطننه و میرزا ابوالقاسم فراهانی (قائم‌مقام) بنا بر تجربه و دوراندیشی که داشتند با تعیین مأموران سیاسی انگلیس از جانب حکومت هندوستان در ایران مخالفت میکردند اینگونه مأموران را نمایندگان وزارت مستعمرات و ادوای افکار مستعمراتی میدانستند و شاید به همین سبب بود که قائم‌مقام تا روزی که از صدارت معزول شد اصرار داشت که نماینده اعزامی انگلیس بایران از لندن اعزام گردد و با سرجان کمبل کاپیتان ارتش انگلیس که از حکومت هند اعزام شده بود مخالفت میورزید بطوری که چندین بارین او و کمبل مشاجره در گرفت و حتی یکبار نیز قائم‌مقام او را تهدید کرد که از رفتارش بدولت انگلیس شکایت خواهد کرد .

سرجان کمبل وقتی دید که نمیتواند این صدراعظم شرافتمند را مطیع خود و حقوق بگیر انگلستان سازد در روز ۱۶ ماه مه ۱۸۳۵ با او ملاقات کرد و در گزارشی که متعاقب این ملاقات بدولت انگلیس و حکومت هندوستان داد نوشت « یاوگتم : از بس که خواهش و التماس کردم و به فرجام کار تهدیدت نمودم ، خسته شده‌ام . دیگر چیزی نمی‌توانم بگویم اما قلب من برای نیکبختی شاه و مملکت می‌سوزد » جان کمبل در دنباله این عقیده خود مینویسد : « احساسات عموم به اندازه‌ای علیه قائم‌مقام برانگیخته شده که هر کس و در هر کجا که باشد ، میگوید « من آرزوی کشتن او را دارم ... » .

آنکاه سرجان کمبل بطور ضمنی بوزارت خارجه انگلیس و حکومت هندوستان اطلاع داد که قصد نابود کردن قائم‌مقام را دارد . برای آنکه بت شوم خود را عملی کند بودجه‌ای برای برانگیختن مردم علیه قائم‌مقام تعیین کرد ، و از وزارت خارجه انگلیس در این باره کسب تکلیف نموده و بودجه پیشنهادی را خواست و در ضمن نوشت : « برای برانگیختن مردم و خرج کردن پول بین علماء و ملاها مبلغی در حدود ۵۰۰ لیره لازم دارم امام جمعه بمن قول داده است که این پول را در موقع مناسب و بطور صحیح خرج کند . از بودجه حکومت هندوستان مبلغی خرج کرده‌ام . اجازه میخواهم آنچه را

۱- در این هنگام شاه چند گل را از بوت‌های کند و با خمونت بگوشه‌ای پرتاب کرد .

که لازم دارم از این محل برداشت کنم و بمصرف امور سری برسانم . »
 بالاخره دولت انگلیس بودجه و پول مورد نیاز را در اختیار وزیر مختار خود
 گذارد و او پس از اینکه پولهای رسیده را بموقع و صحیح خرج کرد طی گزارش مورخ
 ۷ ژوئن ۱۸۳۵ خود بدولت انگلیس چنین نوشت :

« ... احساسات مردم علیه قائم مقام روز بروز شدیدتر می شود در ظرف ده روز
 اخیر چند نفر از ملایان بالای متبر علیه او به درستی سخن گفته اند و هر کجا نام او و عمالش
 برده میشود ، توأم با دشنام است . در اینکه افکار آتی قائم مقام چیست ؟ هیچکس
 نمی تواند حدس بزند اما اودریست و چهار ساعت اخیر بر عهده گاردشاهی افزوده و این
 گارد سترسی مردم را به شاه و رسانیدن شکایت های آنان را به مقام سلطنت مشکلتر ساخته
 است ... »

وزیر مختار انگلیس از اینکه نتوانسته بود جاسوسان و عوامل حقوق بگیر
 سفارت را نزد محمد شاه بفرستد و شاه را علیه صدراعظم برانگیزد ، نگران و مضطرب
 است و از اینکه شاه تصمیم فوری نمیکیرد وحشت دارد .

در گزارش مورخ ۷ ژوئن ۱۸۳۵ خود اضافه می کند :

« ... این خود باعث شگفتی است که هر کوششی برای آگاهانیدن شاه از وضع
 امور و هشیار کردن او به کار رفته ، تاکنون به جایی نرسیده است و شاید شاه واقعاً ملتفت
 نیست که باید کاری بکند و با اراده و تصمیم راسختری اوضاع فعلی را درمان بخشد .
 شاه در جواب تعریض و سخنان ناصحان محرم اش (یعنی جاسوسان وزیر مختار)
 پیوسته می گوید : « همه چیز را می دانم و به آنچه می گذرد واقف هستم ، کمی صبر کنید ،
 حرف شاه این معنی را میدهد که او مصمم شده ، ولی در انتظار موقع مناسب است .
 اما این شکوه بر هر ناظر عادی روشن است که هر دقیقه ای بگذرد چاره جوئی
 دشوارتر می گردد ... »

سرانجام آنچه که کمبل آرزو میکرد ، بحقیقت پیوست . جاسوسان انگلستان
 شهرت دادند که قائم مقام در روز ۱۹ ژوئن قصد داشته است محمد شاه را بکشد و دیگری

را به تخت سلطنت بنشانند. در نتیجه این شهرت، شاه قائم مقام را معزول کرد و سر جان کمبل در گزارش روز ۲۱ ژوئن ۱۸۳۵ راجع باین حادثه نوشت:

« باعداد امروز سوار اسپ شده، به شهر رفتم. در راه کسی را دیدم که فرستاده بودند مرا از دستگیری قائم مقام و پسران و اعوان او که با امر اعلیحضرت صورت گرفته بود، آگاه گرداند. یکسره بکاخ سلطنتی رفتم، ولی بملاقات شاه کامیاب نشدم چه با مستوفیان و منشیان دربار خلوت کرده بود. سواره از وسط شهر گذشتم، خیابانها را بیشتر از آنچه تا حال دیده بودم، جمعیت فرا گرفته بود. هر کس دوستی را میدید به عنوان ابراز مسرت و تهنیت - به عادت ایرانیان - او را در آغوش میگرفت. شنیدم که مساجد نیز پر از جمعیت است و مردم به دعا گوئی اعلیحضرت مشغولند که آنها را از چنین طاعونی نجات بخشید. چون بسفارتخانه رسیدم دیدم چندین نفر انتظار بازگشت مرا دارند تا مبارکباد و تهنیت گویند. از آن جمله بودند بعضی از خویشاوندان شاه، رئیس دیوان - خاتمه (میرزا ابوالحسن خان ایلچی که او را در بخش پیش شناختم) و چند تن از ریش سفیدان شهر. احساسات آنان چنان بود که همگی تمنی داشتند از اعلیحضرت استعفا کنم هر آینه این شهرت راست باشد ولی قائم مقام هنوز معدوم نشده باشد او را بکشند و جسدش را در میدان عمومی آویزان کنند، چه او بقدری آدم بزه کاری است که اگر زنده بماند همه کس را خواهد فریفت و از نوزمام قدرت را بدست خواهد گرفت »

این گزارش عبرت انگیز و رسوا کننده را قیاس کنید، با مطالبی که همین دولت و دستگاه در باره نخستین حقوق بگیر خودشان و قهرمان اول کتاب ما منتشر ساختند. دیدیم که چگونه با عنوان رسمی « عالیجناب » از این نوکر سر سپرده و بی شخصیت تجلیل میکردند و اینک در باره مردی که تنها گناهش میهن پرستی و خود داری از نوکری و خدمت با جانب است، نحوه تضاوتشان چگونه است ؟ !

جالبترین گزارش سر جان کمبل به تاریخ ۲۲ ژوئن ۱۸۳۵ ارسال شد که در آن نوشته بود « امروز عصر شخصی از جانب امام جمعه بدیدم آمد تا دستگیری قائم مقام را بمن تبریک گوید، و همچنین مراتب شادمانی و خرسندی امام جمعه و تمام طبقات مردم را

ایراز دارد، این اشخاص همگی معتقدند که بر اثر کوشش های من بود که خوشبختانه توانستند از این آفت بدتر از طاعون رهائی یابند. چندین نفر دیگر نیز آمدند و همین سخنان را تکرار کردند. ضمناً امام جمعه و شاهزاده امام وردی میرزا ایراز علاقه نمودند که من بدیدن ایشان بروم.

در آن زمان میر محمد مهدی امام جمعه تهران بوده است. سر جان کمبل با پرداخت هیا لقی پول بنوکران وجیره بگیران خویش در دربار و دولت و همچنین با تقسیم پول بین ملایان و ارباب عمایم سرانجام موفق شده بود بزرگترین دشمن خود را که گناه او حفظ منافع ایران در برابر خارجیان بود بقتل برساند. گناه بزرگ قائم مقام از روزی شروع شد که هدیه ارسالی پادشاه انگلستان را از جیمز موریه و سپس حقوق و مقرری ماهانه ای را که از کمبانی هند شرقی و حکومت هندوستان برای خود او و وزیران خارجه ایران در نظر گرفته بودند نپذیرفت؛

و نتیجه این ایستادگی در مقابل انگلیسها و حفظ منافع ایران را، در روز آخر صفر ۱۲۵۱- یعنی شش روز بعد از دستگیریش - دید، جلادان محمد شاه او را خفه کردند تا سفیر وقت انگلیس موفق شود خود را پادشاه قاجار نزدیک کند و قرارداد بازرگانی را که مثل قرارداد ترکمانچای تنگین بود با ایران تحمیل نماید.

کمبل وزیر مختار انگلیس بدنبال اقداماتی که بوسیله میرزا علینقی فراهانی انجام گرفت و بعقد قرار داد انجامید در گزارش هایش از این «مأمور سری» بنام مستعار «خان» یاد میکند، درباره اعتقاد قرار داد بازرگانی - بلافاصله بعد از عزل و قتل قائم مقام چنین مینویسد: «... روز ۲۵ ژوئن ۱۸۳۵ به امر شاه، رئیس تشریفات دربار و منشی خاص قائم مقام به ملاقات من آمدند... خان گفت: حالا که قائم مقام از کار برکنار شده امید میرود موضوع مورد اختلاف حل بشود، و نیز درباره عهد نامه سیاسی با من مذاکره شود. ترجمه متن ماده اول را که می خواستم در عهد نامه گنجانیده شود غرض کردم و تقاضا نمودم آن را به نظر اعلیحضرت برسانند... پیشنهاد نمودم اعلیحضرت سه چهار نفر را معین کنند تا درباره مواد قرارداد مشورت نمایند... خان گفت در تمام

ایران کسی نیست که این مطلب را بفهمد و نمی‌خواهم شخص دیگری در این کار شرکت جوید ، زیرا من از کسانی هستم که خود را وابسته به دولت انگلستان می‌دانم ، و بعین مسئله از نظر دیگری نگاه میکنم ، حال آنکه دیگران مثل من فکر نمی‌کنند . من به دولت شما ارادت خاص دارم ... »

پس از عزل قائم مقام وزیر مختار انگلیس بکه تاز میدان سیاست ایران شد و فعالیت زیادی را آغاز کرد . او در خاطرات روز ۲۱ ژوئن ۱۸۳۵ خود مینویسد :

« ... بعد از ظهر امروز باز به دربار رفتم . پس از سه ساعت صحبت با مأمورین درباری که تازه گماشته شده بودند ، به حضور شاه رسیدم . نخست از اوضاع فارس صحبت کردم ، سپس موضوعی را که تازه اتفاق افتاده بود به میان کشیدم . اعلیحضرت گفت : اتخاذ چنین تصمیمی ضرورت حتمی داشت . و نیز گفت آنچه من در ملاقات خصوصی سابق خود راجع به اوضاع امور و هیجان عمومی به عرض رسانده بودم ، و تا آن وقت از آن بی اطلاع بود ، اکنون بروی مکشوف گردیده است و خود یا تحقیقات شخصی دانسته است که آنچه گفته بودم از روی خلوص نیت و برای خاطر خود شاه و سعادت مملکت بوده است . همچنین شاه خواهش کرد مثل گذشته در عالم « دلسوزی » هیچ چیزی را دریغ ندارم و اظهار امیدواری کرد که به توفیق الهی بعد از این جریان امور به نحو مطلوب و رضایت بخشی بگذرد . بعلاوه شاه خواست که در اوضاع و احوال کنونی نزدیک « درخانه »^۱ باشم . و در باره امور معوقه بین دو دولت چیزی به لندن ننویسم ، زیرا میل دارد بیشتر خود را به انگلستان نزدیک کند . و نیز از مساعدتهای دولت انگلیس در برقراری نظم مملکت تشکر نمود . شاه همچنین گفت امید می‌رود بعد از این دلیلی بر شکوه و شکایت از به تعویق انداختن تقاضاهای من و یا بی‌اعتنائی نسبت باین تقاضاها پیش نیاید .

کمبل که پس از این گفتگو زمینه را برای یکسره کردن تکلیف قائم مقام مناسب

۱- در اصل گزارش کلمه « درخانه » بحروف لاتین نوشته شده که بمعنی دربار و دستگاه

میداند ، از فرصت استفاده می کند . و در دنباله یادداشت های فوق می نویسد :

«به اعلیحضرت گفتم: اکنون دیگر وجد و سروری که مردم در آغاز جلوس شاهنشاه به تخت سلطنت داشتند محسوس نیست . یك نكته است که مردم خیلی به آن علاقه مند و آن این است که می خواهند بدانند فرجام کار قائم مقام چیست ؟ آیا او بکلی از کار و قدرت برکنار شده یا نه؟ زیرا فراموش نمی کنند که در زمان مرحوم عباس میرزا چندین بار قائم مقام معزول شد ، اما هر بار با خدعه توانست زمام کار را از تو به دست گیرد . و از آنجا که چنین خاطرهای هنوز باقی است ، می ترسم کسانی که اینک از جانب اعلیحضرت به خدمت گماشته شده اند از بیم آنکه مبدا روزی قائم مقام باز به قدرت و حکومت برسد ، در انجام امور مجاهدت نکنند . و البته اضافه کردم : اما تردید نیست که اکنون تمام طبقات از اینک از دام قائم مقام خلاص شده اند دلشادند ، و به اراده و عزم ثابت اعلیحضرت آفرین می خوانند و وظیفه خود می دانم به عرض برسانم که تمام امید مردم به شخص شاهنشاه است ، و من بعنوان خیرخواه ایران صمیمانه آرزو مندم که دیگر اعلیحضرت نگذارند زمام حکومت از دستشان خارج شود . و نظرم این است که در تعیین «پیشکار» و صدراعظم شتاب نفرمایند . بلکه امور را به دست مستوفیان و منشیانی که هر کدام متصدی شعبه های از امور باشند ، بسپارند . با این تدبیر هر کدام از آنان بر دیگری هم چشمی و رقابت خواهد کرد و اموری که بر اثر سستی قائم مقام تا به حال در بوته اجمال مانده است انجام خواهد پذیرفت .»

«اعلیحضرت گفت : عقیده من نیز همین است و همین شیوه را پیش خواهم گرفت... قائم مقام دیگر هرگز به قدرت نخواهد رسید ، برای همیشه از غرور او خلاص شدیم و دیگر نمی تواند یکسی آزار برساند . برایش کنج دنجی بالای تپه یا در دشت فکر خواهم کرد . بعلاوه اعلیحضرت گفت : شما دستور دهید فوراً چادر تان را همین جا بزنند ، ببینید کارها بر چه روال خواهد گذشت . انشاء الله راضی خواهید بود ...»

۱- نویسنده کلمات: «دلسوزی»، «درخانه»، «پیشکار»، «انشاء الله» و «مردی و نامردی»

را در گزارش خود بفارسی و با حروف لاتین نوشته است .

«به اعلیحضرت گفتم: هر چند بنا بر آنچه خود دیدم و تحقیقی که کرده‌ام، بیم آشوبی نمی‌رود، اما از نظر تدابیر احتیاطی به کلنل «پاسمور» نوشتم به‌هنگ توپخانه دستور بدهد چند توپ و توپچی به حوالی کاخ سلطنتی بفرستد و نیز يك كارد نظامی قوی تحت حکم سرجوخه انگلیسی به‌قورخانه گسیل دارد...»

نکته بسیار جالبی که در یادداشت‌های کمبل بچشم می‌خورد اینست که: او در ضیط خاطر اتش در روز ۲۰ فوریه ۱۸۳۵ ضمن ستایش از قائم‌مقام مینویسد: «... به حکومت هندوستان نوشتم هر چند سستی قائم‌مقام مانع پیشرفت سریع کارها می‌شود، معیناً در اداره امور بسیار داناست. و به عقیده من تا آنجا که کاری را به‌گردن گرفته از عهده انجامش برمی‌آید...»

اما همین وزیر مختار انگلیس وقتی متوجه می‌شود که وی آت دست تحریکات و نظرات او نمیشود، ذهن محمد شاه ضعیف‌النفس را نسبت به صدر اعظم مقتدرش مشوب می‌کند و در همین زمینه در یادداشت روز ۲۷ مه ۱۸۳۵ خویش می‌نویسد: «... امروز عصر سوار شدم و بیرون شهر رفتم. شاه را ملاقات کردم و با هم بشهر بازگشتیم. صحبت‌های خصوصی مفصلی داشتیم. اعلیحضرت به اندازه من نگران اوضاع نبود، و گفت می‌ترسد من (وزیر مختار) فریب شکایت‌های ناراضیان وقتنه‌جویان را خورده باشم. انکاری در این باب نکردم، زیرا همه مردم به يك اندازه ناخرسندند. شکایت عمومی همه طبقات این است که قائم‌مقام هیچ‌کاری برای آینده مملکت نکرده. و از وقتی که به پایتخت آمده گوشش به حرف هیچکس بدهکار نبوده و به عرضحال‌های مردم که از تمام نقاط کشور به تهران آمده‌اند رسیدگی نشده است. با دسترسی کمی که به حوزه دربار شاه دارم، می‌ترسم که حقایق امور بداستحضار شاه نرسد، و واقعاً بیم آن را دارم که هرگاه قائم‌مقام تغییر روش ندهد، هياهو و آشوبی برپاگردد...»

يك مبارزه دیگر

مبارزه سرسختانه و شرافتمندانه دیگری که قائم‌مقام مثل پدرش میرزا بزرگ

آنرا دنبال می‌کرد و می‌توان بدین جهت او را نماینده سیاست‌حلی ایران در مقابل تجاوزات دو همسایه بزرگ دانست، این بود که وی همیشه سعی داشت که اقداماتش بهانه‌ای بدست هیچیک از دو همسایه استعمارطلب ندهد. او با جنگ ایران و روس بشدت مخالف بود. «کانینگ» وزیر خارجه انگلیس در نامه‌ای که به «مکدونالد» وزیر مختار مقیم تهران می‌نویسد، دستور می‌دهد که از هر گونه وساطت بین ایران و روس خودداری کند و در عوض روسها را تشویق به تجاوز به ایران نماید و ضمناً کمک‌هایی برای سقوط و شکست قشون ایران بعمل آورد. به همین جهت بود که انگلیسها، دست روس‌ها را در ایران برای اقداماتشان باز گذاردند.

در آن هنگام در لندن «پرنسس لیون» همسر زیبای سفیر روس، سیاست دولت متبوع شوهرش را اداره می‌کرد و با «لرد گری» نخست‌وزیر معاشره می‌کرد. هنگامی که ایران از روسیه شکست خورد، «لرد گری» نامه‌ای به معشوقه‌اش نوشت و پیروزی روسیه را تبریک گفت. قائم‌مقام که متوجه نیرنگ انگلیسها شده بود، بشدت با سیاست آنها و عمالشان مبارزه می‌کرد و بدین سبب هم بود که سرانجام به خراسان تبعید شد.

پس از شکست قشون ایران در جنگهای دوم ایران و روس، فتحعلیشاه که به اشتباهات خود پی برده بود او را بتهران احضار کرد و به ترکمانچای فرستاد تا از تحمیل بیشتر آن قرارداد ننگین جلوگیری کند. و شنیدنی است که از همین تاریخ به بعد وزیر مختار انگلیس برای انعقاد معاهده‌ای نظیر ترکمانچای با دولت ایران مشغول فعالیت شد و تلاش کرد تا امتیازاتی را که روسها بدست آورده بودند، آخر سر برای دولت متبوع خود دست و پا کند.

انگلیسها از زمان فتحعلیشاه قصد انعقاد این معاهده را با ایران داشتند و همیشه قائم‌مقام مخالف آن بود و میگفت: «روس‌ها در ترکمانچای بزور آن قرارداد را با ما بستند، شما بچه جهت طالب چنین قرارداد ننگینی با ایران هستید؟» ولی سرانجام بعد از قتل قائم‌مقام، حاجی میرزا آغاسی بلافاصله این (معاهده تجارتنی ننگین) را که صد درصد بضرر ایران بود با انگلیسها منعقد کرد.

گزارشها و نامه‌های سر جان کمبل وزیر مختار انگلیس در ایران در اسناد وزارت خارجه انگلیس و در بایگانی عمومی انگلستان در ردیف ۶۰ مجلدات ۳۵ تا ۳۸ ضبط است. این مکاتبات و گزارشها از اپریل ۱۸۳۴ آغاز میشود و در نوامبر ۱۸۳۵ (۱۲۴۹-۱۲۵۱) خاتمه مییابد. علاوه بر این از کمبل دوسری یادداشت و خاطرات باقی مانده است که قسمتی از آنها را برای حکومت انگلیس در هندی فرستاده که اکنون در (آرشیو راکد دولتهند) نگهداری می‌گردد. دو قسمت دیگر این یادداشتها جزو اسناد وزارت خارجه انگلیس و در بایگانی عمومی جلدهای ۳۹ الی ۶۰ و جلدهای ۲۱۵-۶۰ میباشد که دانشمند محترم آقای دکتر فریدون آدویت از همه نسخ و یادداشتهای آن عکسبرداری کرده و قسمتهائی از آنرا در اختیار نگارنده گذارده است.

آنچه از مجموع خاطرات، یادداشتها و مکاتبات و گزارشهای وزیر مختار وقت انگلیس استنباط میشود و مایه تأثر و تأسف است، اینست که انحطاط مطلق و تنزل اخلاقی طبقات عالیه مملکت در دوران سلطنت محمد شاه بطور وحشت آوری وجود داشته است. از امام جمعه شهر گرفته تا شاهزاده درباری و مستوفی و داروغه و یا بنا باقرار کمبل حتی ریش سفیدان شهر همه حقوق بگیر او بوده‌اند و برای عتبه بوسی و عرض تبریک دستگیری و قتل قائم مقام به سفارت انگلیس میرفتند، اینان که همه جیره خوار و حقوق بگیر انگلیس در ایران بودند به بیگانه پرستی افتخار می‌کردند و این شیوه ناپسند و شوم کثیف در آنوقت بطور عجیبی در طبقه بالای مملکت رواج داشت.

سقوط قائم مقام، دستگیری و قتل او که همه به دستور وزیر مختار انگلیس و به تحریک اوصورت گرفت، سبب شد که از آن بعد مردم ایران و بخصوص طبقه حاکمه مرعوب نفوذ انگلیسها بگویند. انگلیسها از روزی که بایران آمدند همیشه آرزو و کوشش داشتند رعب و وحشت آنان در دل ایرانیان جای بگیرد، تا جائی که تا اواخر سلطنت قاجاریه همیشه بکضرب المثل را بین خود شایع کرده بودند که می‌گفت «اگر بر کوه دماوند برف نیاید، ایرانیها می‌گویند کار انگلیسهاست» این افکار نه تنها مردم نادان را فریب می‌داد بلکه در ارکان دولتی و در بار قاجاریه نیز اعتقاد فراوانی به نفوذ

انگلیس و دهشت و وحشت از آنها بوجود آورده بود. حتی بعد از جنگهای جهانی اول و دوم هم که انگلیس از یک تازی میدان سیاست و کیاست و جهان‌داری سقوط کرد و بمحاق افتاد، هنوز این اوهام بجای مانده است.

در بیان این فصل از کتاب، لازم می‌دانم عین نظریه‌ای را که دانشمند محترم آقای دکتر فریدون آدهیت درباره قائم‌مقام و تحریکات انگلیس‌علیه وی ابراز داشته‌اند برای استفاده محققان بنظر خوانندگان ارجمند برسانم:

سرنوشت قائم مقام

میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام فراهانی و پدرش میرزا عیسی معروف به میرزا بزرگ (قائم مقام اول) هر دو از وزرای بزرگ و کلردان دوره قاجارند. درباره زندگی سیاسی هیچ کدام تحقیق علمی ارزنده‌ای انتشار نیافته است. حتی باید گفت مقام ارجمند و افکار بلند میرزا بزرگ بندرتی شناخته نگردیده، و آنچه درباره قائم‌مقام ثانی نوشته شده بیشتر مربوط به مقام ادبی اوست که آن هم نارساست و نمی‌توان آن را نقد ادبی صحیحی نامید. خوشبختانه در آثار مؤلفان فرنگی که بایران آمدند و با هر دو قائم‌مقام سروکار داشتند، و از آن مهتر در گزارش‌ها و خاطرات مأموران سیاسی اروپائی اطلاعات زیاد و گرانبائی بجای مانده که از مهمترین مآخذ تحقیق زندگانی آن پدر بزرگ و فرزند پرورند اوست. (اصل بعضی از نامه‌های میرزا ابوالقاسم نیز در آرشیوهای خارجی مضبوط است). البته هر کس اسلوب علمی تتبع تاریخ را به درستی در مدرسه آموخته راه استفاده از این اسناد و تطبیق آنها را بادیگر مدارک معتبر، و تحلیل حقایق و نتیجه‌گیری از آنها را می‌داند. چه منابع تاریخ حکم مصالح بنائی را دارد و مورخ معمار آن است. اگر تواناست و قواعد را می‌داند بنای موزون و استوار میسازد، و گرنه اثرش بی مقدار خواهد بود.

فعلا در این مقاله برای خوانندگان گرامی از سرانجام کار میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام و کیفیاتی که به کشتن او منتهی شد بحث می‌کنیم. شرح ماجرا را «سرجان کمبل» وزیر

مختار وقت انگلیس به نظر خود در خاطرات روزانه‌اش نوشته که ترجمه آنرا می‌آوریم، و با توجه به دیگر مآخذ و اسناد رسمی، حرفهای درست و نادرست او را غربال می‌کنیم. کمبل از آوریل ۱۸۳۴ تا نوامبر ۱۸۳۵ (از ۱۲۴۹ تا ۱۲۵۱ قمری) از طرف حکومت انگلیسی هند در ایران وزیر مختار بود. پیش از آن جزو صاحب‌منصبان انگلیسی در قشون ایران خدمت می‌کرد، و درجه سروانی داشت. زبان فارسی را می‌دانست، و ایران را فی‌الجمله می‌شناخت. شیوه فکری و وجهه نظرش کاملاً مستعمراتی بود. این نکته نیز بسیار بامعنی است که عباس میرزا و قائم‌مقام از روی بینش و بنا بر تجربه همیشه با تعیین مأموران سیاسی از جانب حکومت هند در ایران مخالف بودند. از این بابت صریحاً شکایت داشتند، و اصرار می‌ورزیدند که نمایندگان انگلیس از لندن اعزام گردند. بین قائم‌مقام و کمبل بارها مشاجره در گرفت، و حتی یک‌بار وزیر مختار انگلیس را تهدید کرد که از رفتارش بدولت انگلستان شکایت خواهد نوشت...

کمبل يك نسخه از خاطراتش را به حکومت انگلیس در هند فرستاده. قسمتی از آن نیز که مربوط به حوادث سرانجام قائم‌مقام است در آرشیو وزارت خارجه انگلیس بدست آمد.^۱ ترجمه مطالب اصلی آن به نظر می‌رسد، در این ترجمه نهایت دقت شده که سایه روشن‌های کلمات و عبارات بی‌کم‌وکاست منعکس گردد...

وزیر مختار انگلیس در خاطراتش موضوع‌های گوناگونی را عنوان کرده: مسائل معوقه بین ایران و انگلیس، توهم سازش قائم‌مقام با روسها، قصد قائم‌مقام در برانداختن محمد شاه، تمرکز قدرت دولت در دست صدراعظم، خصومت طبقات مختلف مردم با قائم‌مقام، و از همه جالب‌تر تلقینات و مذاکرات اوست با محمد شاه. در این نوشته‌ها مطالب درست و نادرست به هم آمیخته و آشکارا آکنده از دشمنی و کینه‌توزی است. ولی کوشش میشود تحلیل سنجیده و درستی از هر موضوعی به دست دهیم.

الف - جهت عمومی سیاست خارجی قائم‌مقام را در مناسبات با روسیه و انگلیس

۱- در اسناد وزارت خارجه انگلیس دو قسمت از خاطرات کمبل بدست آمده که مکمل یکدیگر است. يك قسمت در جلد ۳۹ ر ۶۰ و قسمت دیگر در جلد ۲۱۵-۶۰ مضبوط است.

باید در مجموع مسائل سیاسی آن زمان مطالعه کرد. بطور بسیار خلاصه باید گفت از نظر روسیه مسئله اصلی اجرای عهدنامه ترکمانچای در تأمین آزادی تجارت و تأسیس قنصلگریهای روس در شهرهای ایران بود. انگلستان نیز در بستن قرارداد و تحصیل آزادی بازرگانی و همچنین احداث قنصلگریهای خود سخت دست و پایی کرد. در این باره بین روس و انگلیس نیز توافق حاصل شده بود. اما قائم مقام با هر دو به شدت مخالفت می ورزید. آنچه او سعی می کرد به دست آورد تأمین سیاسی و دفاعی ایران در برابر تجاوز احتمالی خارجی بود. از این رو در تجدید مواد دفاعی عهدنامه ۱۸۱۴ که انگلستان باطل کرده بود (یعنی در واقع با پول خریداری کرده بود) اصرار داشت، و هر موافقت دیگری را با انگلستان منوط بدان می دانست. ولی انگلستان دیگر به بستن چنین قرار دادی که هدف اصلی آن علیه روسیه بود تن در نمی داد. مذاکرات قائم مقام که نقل خواهد شد نشان می دهد که مخالفت بسیار جدی او در تأسیس قنصلگریهای روس و انگلیس از این جهت بود که آنرا وسیله گسترش نفوذ آن دو کشور در ایران می دانست. وزیر روسی پیش فهمیده بود که آزادی تجارت برای مملکتی چون ایران زیان آور است چه «ذخائر طلای ایران را از کشور خارج می ساخت»^۱. کمبل می نویسد: «هیچ استدلالی نبود که برای قانع کردن محمدشاه و وزیرش در اثبات منافع قرارداد بازرگانی به کار نرفته باشد»^۲. اما تمام براهین در قائم مقام می اثر نمانده، جواب مارا هم نمی دهد. کمبل به دنبال خاطراتش می گوید «نظر شاه جوان با قائم مقام یکی نیست، و استنباط این است که هر گاه شاه در رأی و تصمیم خود آزاد بود پیشنهاد مارا می پذیرفت»^۳.

«فریزر» نیز که از طرف پالمستون به ایران آمده بود با حضور وزیر مختار انگلیس با قائم مقام مذاکرات داشت. کمبل می نویسد: ما «احتمانه» صورت می کردیم که در «جنگ استدلال» بر قائم مقام فائق آئیم.^۴ سخنان قائم مقام حقیقتاً شیدنی است. گفت: تا بحال

۱- History of Persia, RG. Watson, صفحه ۲۹۰

۲- اسناد وزارت خارجه انگلیس. جلد ۶۰، ۳۸، ۶۰، نامه مورخ ۱۲ مارس ۱۸۲۵.

۳- همان اسناد.

۴- اسناد وزارت خارجه انگلیس. جلد ۶۰-۳۸ خلاصه مذاکرات با قائم مقام در ۲۵

اجرای مواد عهد نامد ترکمانچای را در تأسیس قنصلخانه روس رد کرده‌ام و تا آخر نیز به هر طریقی باشد با «مردی یا نامردی» رد خواهم کرد. به همین جهت چنین حقی را به هیچ دولت دیگری نمی‌دهم چه برای ایران «زبان بخش» است. و انگلستان نباید در موضوعی که این قدر برای ما ضرر دارد پافشاری کند والا چه فرقی است با تعدی روسها که «بذور سر نیزه» عهدنامه ترکمانچای را بر ما تحمیل کردند. تأسیس قنصلخانه روسیه در گیلان موجب «انهدام ایران به عنوان يك ملت» خواهد گردید. و هر کجا پای قنصل روس و انگلیس بازگردد سلطه ایران را از بین می‌برد. نتیجه اینکه «تجارت وسیله نابودی تدریجی این مملکت فقیر ناتوان میشود و عاقبتش این است که بین دوشیر قوی پنجه که چنگال خود را در کالبد آن فرو برده‌اند تقسیم خواهد شد... ایران به عنوان ملت واحدی در زیر دندان يك شیرجان به سلامت نمی‌برد چه رسد به اینکه دوشیر در میان باشند. ایران تاب آنها را نخواهد آورد، و تردید نیست که تحت استیلای قدرت آن دو از پسا درمی آید و جان خواهد داد.»^۱

فریزر گفت: شرط عهدنامه ترکمانچای در اعطاء حق تأسیس قنصلگری به روسیه «زهر» است. اما اگر چنین حقی به انگلستان داده شود حکم «پادزهر» را خواهد داشت. قائم مقام جواب دندان شکنی داد: «آنقدر زهر در بدن بیمار ما اثر کرده که هر آینه مراقبت نشود مرگ آن حتمی خواهد بود، و هر گاه پادزهر تندی به آن برسد نه فقط از دردش نمی‌کاهد بلکه مرگ او را تسریع می‌کند. اگر واقعاً انگلستان خیرخواه ماست مواد عهدنامه سیاسی (۱۸۱۴) را مبنی بر حمایت ایران در صورت تعرض يك دولت خارجی تجدید کند. آنوقت خواهید دید نه فقط فصل مربوط به ترکمانچای را به هر ندبیری باشد باطل می‌کنیم بلکه حاضریم سرنوشت ایران را بنام انگلستان بسپاریم و اداره قشون مملکت و حتی گارد سلطنتی را به عهده صاحب منصبان انگلیسی واگذاریم. ما پول از انگلستان نمی‌خواهیم بلکه خواهان اعتماد یافتن به پشتیبانی حقیقی آن^۲

۱ - خلاصه مذاکرات با قائم مقام در ۲۵ فوریه ۱۸۳۵.

۲ - ایضاً.